

تاریخ اندلس در دوره فتح اسلامی و حکومت والیان عرب

غلامرضا جمشیدنژاد اول

تاریخ اسلام ۱۳۷۹ شماره ۳

بعد از فتح مغرب، مسلمانان در پی فتوحات دیگری بودند تا زمینه نشر اسلام را هر چه بیشتر فراهم آورند. آمادگی مسلمانان و بروز شرایط مناسب، زمینه فتح یکی از مناطق وسیع یعنی اندلس را ممکن ساخت و با فتح آن، اسلام تمام این منطقه را فرا گرفت. ابتدا سیاست‌های مسالمت‌آمیز حکام و اتحاد مسلمانان توانست مسلمانان را به عزت و افتخار برساند، ولی دیری نپایید که بروز اختلافات قبیلگی و آشوب‌های سیاسی، سرزمین اندلس را در معرض تاخت‌وتاز اسپان، فرانک‌ها و ... قرار داد. مقاله حاضر با تکیه بر منابع اصیل به بررسی حوادث تاریخی فوق از سال ۹۲-۱۳۸ هجری می‌پردازد.

مقدمه

مسلمانان، شبه جزیره «ایبریا» واقع در جنوب غربی اروپا را «اندلس» می‌نامیده‌اند و جغرافی دانان مسلمان آن سرزمین را از جنوب به مدیترانه، از شمال و مغرب به اقیانوس اطلس و از شرق به کوهسار پیرنه محدود دانسته‌اند. (۱) از آن‌جا که ریشه‌یابی گسترش اسلام در این منطقه از ابتدای انتشار تارسیدن به اوج اقتدار اهمیت بسیاری دارد در این مقاله مختصر، صفحه‌ای چند از تاریخ اندلس (دوره ۴۶ ساله فتح اسلامی و حکومت والیان عرب) را با تکیه بر مطمئن‌ترین اسناد و مدارک، در سه بخش به ترتیب ذیل مورد پژوهش قرار می‌دهیم:

(۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان؛

(۲) استقرار مبانی اجتماعی و اقتصادی تازه؛

(۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش بربرها.

(۱۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان

اندلس، هنگامی که نیروهای مسلمانان در کناره‌های نزدیک و جزیره‌های همسایه آن گسترش می‌یافت تحت حکومت گوت‌ها بود (۲).

مسلمانان، مغرب دور را گشوده و بر شهر طنجه استیلا یافته بودند و برای سیطره کامل بر مغرب، کافی بود شهر سبته را که در مقابل طنجه و در سوی دیگر زبانه مغربی قرار داشت، به تصرف خود در آورند.

تصرف این شهر از آن جهت برای مسلمانان دشوار بود که فرمانروای شهر، کنت جولیان، با تمام توان به دفاع از آن می‌پرداخت و هرگونه حمله‌ای را که به منظور فتح آن‌جا رخ می‌داد، دفع می‌کرد. با این وصف، موسی، پسر نصیر، (۳) مشتاق استیلا بر این شهر مستحکم شد و سرانجام به آن‌چه خواسته بود، رسید (۴).

اندیشه فتح اندلس

وقتی مسلمانان مغرب را به طور کامل فتح کردند، طبیعی بود که موج کشورگشایی ایشان آرام نگردد. طارق (۵) با سپاهیان عرب همراه خود، در کنار طنجه اردو زد. موسی نیز نوزده‌هزار سپاهی از بربرهای به اسلام گرویده را با سلاح و ذخیره کامل در اختیار طارق گذارد. با گذشت زمان و پس از انتشار اسلام در مغرب، مردم آن سرزمین همواره دلیری بیشتری می‌یافتند و اسلامشان حماسی‌تر می‌شد و برای پیش بردن پرچم آیین نو، آمادگی فزون‌تری پیدا می‌کردند. بدین ترتیب اندیشه فتح اندلس یا اسپانیای اسلامی به اذهان آنان خطور کرد (۶) و توجه کامل طارق بدین کار جلب شد. در این اقدام، مسلمانان نه با تحریک حاکم سبته یا شهزادگان غیظش، بلکه از روی ایمان اسلامی خویش، به جهاد روی آوردند تا نشر اسلام را هر چه بیشتر کامل کنند. در این هنگام نامه‌ای از کنت جولیان به موسی رسید که در آن مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده و وعده داده بود که سنگرهای خود را به ایشان خواهد سپرد. و چون موسی از طریق منابع اطلاعاتی کنت جولیان و همپیمانانش با خبر شد که اوضاع داخلی اندلس سخت دچار آشفتگی و اختلاف سیاسی است، به ندای وی پاسخ مساعد داد (۷).

در پی پیشنهاد جولیان مبنی بر این‌که سبته و پایگاه‌های دیگر خویش را در اختیار مسلمانان می‌گذارد و کشتی‌های خود را هم برای انتقال ایشان در دریا به آنان می‌دهد و با سپاهیان خویش ایشان را همراهی و راهنمایی می‌کند، موسی از خلیفه اموی، ولیدبن عبدالملک (حکومت: ۸۶-۷۰۵/۷۱۵-۷۱۵م) برای شروع عملیات پیشروی، نظرخواست و خلیفه موافقت خود را با این شرط اعلام کرد که نخست قدرت اندلس را با «دست‌بردهای مرزی» و اعزام گروه‌هایی برای حمله‌های کوچک و گذرا بیاز مایند (۸).

بدین منظور در رمضان ۷۱۰/۹۱م نیروی کوچکی مرکب از پانصد رزمنده مسلمان که صدتن از ایشان سواره بودند، باگذر از تنگه، از سبته به «شبه جزیره ایبریا» در

آمدند. این عبور در حقیقت یک حمله اکتشافی بود که به فرماندهی ابوزرعه طریف بن مالک معافری انجام شد. این گروه در جنوب اسپانیا در کنار شهری کوچک که اکنون با انتساب به همین فرمانده «طریفه/جزیره طریف» نام دارد، پیاده شده، دست بردهای آزمایشی خود را آغاز کردند و با انبوهی از غنایم به سلامت بازگشتند. موفقیت آمیز بودن این یورش، مسلمانان را به فتح اندلس امیدوار ساخت و ایشان را تشویق کرد که به فرماندهی طارق بن زیاد به حمله‌ای بزرگ‌تر پردازند. حمله گسترده و فتح اندلس

طارق در ماه رجب ۹۲/آوریل ۷۱۱ از تنگه عبور کرد و در کنار کوهی لنگر انداخت که با انتساب به وی «جبل طارق» نام گرفته است. (۹) طارق اخبار پیشروی‌ها را به اطلاع موسی می‌رسانید و چون از موسی کمک خواست، او نیز در رمضان ۹۳/ژوئن ۷۱۲ با سپاهی مجهز حمله خود را آغاز کرد و پس از گذشت یک سال از شروع حمله موسی، دو فرمانده در شهر طلبیره، (Tynavera) واقع در شمال غربی طلیطله، به هم رسیدند و پس از چهار سال اندلس به دست مسلمانان فتح شد و مسلمانان (۱۰) از دورترین نقطه جنوبی تا کساران پیرنه، (Pareness) و سواحل شمالی و از مالقه و طرکونه در شرق تا مالمریه و اشبونه در غرب را گشودند و از دشت‌های جنوبی تا ارتفاعات قشاله را تصرف کردند و از هیچ شهر بزرگ یا دژ استواری نگذشتند، مگر این که بر فرازش پرچم اسلام را بر افراشتند و آن سرزمین را تحت قلمرو وسیع دولت بزرگ اسلامی درآوردند و دامنه فتوحات ایشان در سواحل شمال شرقی اندلس به شهر جیحون، (Gijon) در کناره خلیج بسکای، (Biscay) رسید (۱۱).

بالاخره در سال ۷۱۴/۹۵م موسی بن نصیر و طارق بن زیاد از سوی ولید بن عبدالملک به دمشق فراخوانده شدند و پیشروی‌ها متوقف شد. در گزارش‌ها آمده است که ولید پس از باخبر شدن از این همه فتح و پیروزی موسی بن نصیر، بدگمان شد و پنداشت که وی قصد دارد او را از خلافت خلع و خود در آن جا به استقلال حکومت کند؛ نامه‌های موسی هم به علت درگیری‌ها مدتی به تاخیر افتاد و بر بدگمانی خلیفه اموی افزود. اما موسی هیچ‌گاه چنین فکری در سر نداشت، بلکه می‌خواست سپاه اسلام را پس از فتح کامل اروپا از طریق قسطنطنیه و آسیای صغیر به شام، پایتخت خلافت اسلامی برساند و به این ترتیب تمامی حوزه مدیترانه را تحت اختیار دولت اسلامی درآورد، ولی اصرار ولید بر آمدن وی به دمشق او را از هدفش بازداشت با وجود این، تاریخ‌نویسان و جوهی را برای مثبت ارزیابی کردن عمل خلیفه برشمرده و گفته‌اند خلیفه می‌خواست است تا از نزدیک با او به گفت‌وگو بپردازد و از حقیقت رویدادهای اندلس و فرنگستان مطلع گردد و در عین حال درجه وفاداری موسی را با رویارویی بسنجد و یا ممکن است ولید از این امر ترسیده باشد که دور افتادگی، مسلمانان را از بین ببرد (۱۲).

به هر حال، موسی در ۷۱۴/۹۵م اندلس را ترک کرد و هنوز در راه بازگشت به شام بود که ولید بن عبدالملک درگذشت و برادرش، سلیمان (حکومت: ۹۶-۹۸/۷۱۵-۷۱۷م) جانشین او شد. موسی بن نصیر هم در حالی که فرزند خود، عبدالعزیز را به عنوان والی به حکومت اندلس گماشته و حبیب، پسر ابوعبدالله بن عقبه بن نافع را به عنوان وزیر، یا معاون وی تعیین کرده بود، خود در مدینه درگذشت.

شیوه حکومت عبدالعزیز

عبدالعزیز نقاطی از اندلس را که در زمان پدرش ناگشوده مانده بود، گشود؛ به خصوص در طول ساحل شرقی اندلس و تا شهر برشلونه (بارسلون) پیش رفت. در این منطقه با یکی از نجای گوت به نام تدمیر که از یاران مسلمانان بود، پیمان بست و به مقتضای این پیمان، قلمرو او تحت نظارت مستقیم حکومت مسلمانان در آمد. متن این پیمان نامه در منابع آمده است (۱۳).

سپس برای آرامش اوضاع، سیاست مسالمت و آشتی را در پیش گرفت. او مردی خیرخواه و با فضیلت بود. به حکومت نوپا و اداره آن سامان بخشید و برای اجرای احکام قانونی و تنظیم اصول مدنیت اسلامی، «دیوان» تاسیس کرد، تا احکام و اصول را به تناسب اوضاع رعایای جدید تنظیم کند و در پیرامون قانون، مدنیت اسلامی و وفاق ملی مسلمانان، هرچند از قبایل گوناگون باشند، با تکیه بر وحدت کلمه آشکار شود. (۱۴) عبدالعزیز شهر اشبیلیه را به پایتختی حکومت برگزید و با همسرش در دیر «سانتاروینا» مسکن گرفته و از دیر به عنوان مسجد برای برگزاری شعایر اسلامی استفاده کرد (۱۵).

از نظر موقعیت جغرافیایی شهر اشبیلیه ویژگی‌های خاصی داشت: این شهر بر ساحل راست نهر پرآب وادی الکبیر و در غرب مصب آن در یک خلیج عمیق، قرار گرفته بود و از بزرگ‌ترین و مستحکم‌ترین و آبادترین شهرهای جنوبی اندلس به شمار می‌رفت. وجود دژها، باروها و امکانات ارتباطی با شهرهای دیگر، موقعیت جغرافیایی آن را به یک بندر دریایی درجه یک تبدیل کرده بود. در اصل، موسی آن را برای عبدالعزیز در نظر گرفته بود تا با پهلو گرفتن کشتی‌های مسلمانان در آن، به منزله دروازه اندلس باشد (۱۶).

ناموفق بودن سیاست عبدالعزیز

عبدالعزیز به رغم سیاست مسالمت طلبانه خود، نتوانست میان قبیله‌های گوناگون وفاق پدید آورد و حتی به فرو خواباندن شورش‌های سپاه خود موفق نشد. وی به سبب این که بیش از حد، مطیع همسرش بود و به آیین‌ها و تشریفات سلطنت به نوعی گرایش یافته بود، در اهداف خود ثابت قدم نبود و چنان که برخی از مورخان یاد کرده‌اند: «وی به سان شاهان گوت، افسر گوهر نشانی بر سر می‌نهاد و به یارانش در هنگام یاریابی فرمان می‌داد که برایش به خاک بیفتند». هم چنین گفته‌اند که او سلطنت می‌جست و در آن جهت تلاش می‌کرد و برای استقرار حکومتی مستقل برای خود در اندلس می‌کوشید. به همین دلیل گروهی از سپاه به تحریک سلیمان، خلیفه اموی او را کشتند، تا از موسی که غنیمت‌ها و هدیه‌های اندلس را برای ولید می‌برده است، انتقام بگیرند (۱۷).

ایوب لخمی، نخستین والی اندلس

سیاه اندلس پس از ترور عبدالعزیز، ایوب، پسر حبیب لخمی را به حکومت اندلس برگزیدند و با حکومت یافتن او دوران والیان عرب آغاز شد. حکومت اعراب بر اندلس اسلامی تا سال ۷۵۶/۱۳۸هـ م استمرار داشت تا این که در این سال عبدالرحمان بن معاویه، ملقب به «الداخل» (وارد شونده به اندلس)، توانست خلافت امویان اندلس را بنیان گذاری کند.

در این فاصله زمانی، شماری چند از امیران عرب بر اندلس حکومت کردند که برخی از آن‌ها از جانب خلیفگان مشرق به طور مستقیم تعیین می‌شدند و برخی دیگر از سوی والیان افریقا و تعدادی را هم سپاه اسلامی اندلس، خود برمی‌گزید و سپس دستگاه خلافت، ایشان را تایید می‌کرد. این دوره هر چند کوتاه بود، اما در تاریخ اندلس، بسیار مهم است، زیرا در همین دوره، بنیادها و مبناهایی نهاده شد که حکومت مسلمانان بر آن‌ها استوار بود. چنان‌که در همین دوره، انگیزه‌ها، عوامل و اسباب اختلاف نیز پی‌افکنی شد و سرانجام موجبات سقوط آن را فراهم ساخت (۱۸).

(۲) استقرار مبانی اجتماعی و اقتصادی تازه

فتح شبه جزیره ایبریا (اندلس) به دست مسلمانان، در زندگانی عمومی و در نظام‌های اجتماعی و اقتصادی آن سرزمین، سرآغاز یک دوران تازه و ابتدای یک تحول و تکامل بسیار مهم بود، زیرا پیش از آن اقلیتی ستمکار و فراهم آمده از شهریاران و اشراف و نجبای ممتاز بر یک ملت سروری و حکومت می‌کردند و ایشان را به زشت‌ترین وجه ممکن، مورد بهره‌کشی و اجحاف خود قرار می‌دادند و حتی آنان را در بردگی و بندگی خویش نگاه می‌داشتند.

اسلام در چنین وضعیتی به این سرزمین آمد تا تمامی آن وضعیت نابه‌نجار را از میان بردارد و فرصت‌های عدالت، آزادی و برابری را در اختیار همه مردم بگذارد. با این که مدتی مسلمانان گرفتار تثبیت و گسترش فتح بودند، در طی چند سال اندک توانستند عنصرهای آشفتگی را ریشه‌کن کنند و اداره امور کشوری را که تازه گشوده بودند، سامان بخشند و به سوی استقرار مبانی مدنیت مرفعی و اجرای آرمان‌های والای اسلامی و انسانی حرکت کنند، چرا که در اسلام حکومت کردن هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای انتشار اسلام و عملی کردن آرمان‌های اسلامی (۱۹).

در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی همواره میان ماندگاری اسلامی و موفقیت دعوت اسلامی، با عملکرد حکومتگران و ایجاد همخوانی ایشان میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی از سویی، و فراهم آوردن موجبات رفاه، دلخوشی و خوشنودی ملت‌هایی که دل به حکومت اسلامی سپرده و تحت اطاعت مسلمانان در آمده‌اند از دیگر سو، همبستگی کاملی وجود دارد.

کیفیت رفتار مسلمانان با اهل ذمه

اهل ذمه پیروان دین‌های دیگری بودند که به فرمان اسلام گردن نهاده و از طریق امضای قراردادهای پیمان‌نامه‌ها با حکومت اسلامی و مسلمانان پیوند همزیستی مسالمت‌آمیز می‌بستند و با پرداخت جزیه (مالیات سرانه) ضمن حفظ فرهنگ و دین خود، در پناه مسلمانان در می‌آمدند و از آزادی‌های مدنی و اجتماعی زیادی برخوردار می‌شدند. در ارتباط با مالکیت زمین‌ها و لزوم پرداخت خراج (مالیات اراضی)، مبانی اقتصادی معینی به اجرا درمی‌آمد که مسلمانان خمیرمایه‌ها و تشکیلات اداری و دیوانی آن را از فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانی اقتباس کرده و با وحی اسلامی تطبیق داده بودند. و شاید از همین روی است که طبق تصریح منابع کهن هر سه واژه کلیدی در این زمینه، یعنی جزیه، خراج و دیوان کلماتی برگرفته از زبان فارسی اند (۲۰).

قرارداد صلح عبدالعزیز و تدمیر

مسلمانان در خلال فتح‌های خود با هر یک از منطقه‌های اندلس از طریق پیمان‌نامه‌های ویژه‌ای پیوند برقرار می‌کردند. این پیمان‌نامه‌ها هر چند با یکدیگر در بافت و در برخی جزئیات مختلف‌اند، اما در روح و اساس یکسان‌اند. در معاهده‌ای که میان عبدالعزیز و تدمیر منعقد گردیده نیز همان توافق کلی با روح اسلامی وجود دارد، در این معاهده آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این نوشته‌ای است از عبدالعزیز، پسر موسی، برای تدمیر، فرزند غن‌دریس، هنگامی که برای صلح آماده شد؛ تا این که پیمان و قرار خدا را که پیامبران و رسولان خود را بدان خاطر فرستاده است، نگهدارد و تا این که در پناه خدا و در پناه [حضرت] محمدصلی الله علیه و آله باشد و تا این که بدو و به هیچ کدام از یارانش بدی نرساند و [در حقشان] کوتاهی نشود و بدیشان دشنام ندهند و میان ایشان و همسران و فرزندان‌شان جدایی نیندازند و ایشان را نکشند و کلیسای ایشان را آتش نزنند و ایشان را بر دینشان اجبار نکنند و این که صلح با ایشان بر هفت شهر است و البته او نگهداری پیمان را فرو نخواهد گذارد و قرارداد بسته شده را برهم نخواهد زد و هر آن چیزی را که بر او لازم گردانیده‌ایم و انجام دادنش را برایش بایسته شمرده‌ایم، درست خواهد دانست و هیچ خبری را [از ما] پنهان نخواهد کرد و بر عهده وی و یارانش از آن جهات، پرداخت جزیه است [به شرح ذیل]: بر هر شخص آزادی، یک دینار [۴/۲۶۵ گرم زر مسکوک] نقد، و چهار مد [هر مد: ۳۶/۴ کیلوگرم] گندم، و چهار مد جو و چهار قسط [هر قسط: ۱/۵ کیلوگرم] سرکه، و دو قسط عسل و یک قسط زیتون و بر هر برده، نیمی از این مقدار است.

بر این پیمان، عثمان، فرزند عبدالله رجعی و سلیمان، فرزند قیس تجیبی و یحیی، فرزند یعمیرهمی و بشیر، فرزند قیس لخمی و یعیش، فرزند عبدالله ازدی و ابوصم هدلی گواه بودند و در ماه رجب سال ۹۴ نوشته شد (۲۱).

ساماندهی آشفتگی‌ها با تسامح دینی

مسلمانان در سال‌هایی اندک، توانستند عناصر آشفتگی و نابه‌سامانی را از میان بردارند و به سرزمینی که گشوده بودند، سازمان اداری بخشند. ایشان آیین‌ها، قوانین

و قاضیان خود و بومیان را برای آنان به رسمیت شناختند حتی برایشان حاکمانی از میان خودشان تعیین کردند که استان‌ها را اداره و مالیات‌ها را جمع‌آوری و قوانین و فرمان‌ها را اجرا می‌کردند و خود مسلمانان تنها وظیفه‌های عالی حکومتی را بر عهده داشتند و بر حسن اجرای قوانین نظارت می‌نمودند. بدین ترتیب، بسیاری از اوقات والی، رئیس شهربانی، والی خراج، متصدی برید و اطلاع رسانی و قاضی از میان بومیان بودند. (۲۲) مسلمانان با اقلیت‌های دینی به خصوص مسیحیان، با تسامح دینی رفتار می‌کردند و بهره‌مندی از جلوه‌های این تسامح دینی چنان گسترده بود که کنیزان و بردگان را هم شامل می‌شد (۲۳).

خط مشی سیاسی تسامح‌آمیز والیان و نتایج مثبت آن

والیانی که بعد از عبدالعزیز به حکومت رسیدند، از جمله سمح، فرزند مالک و عنسه، فرزند سحیم کلیبی و... همه همین خطمشی سیاسی تسامح‌آمیز اسلامی را به کار بستند. سمح بر مسیحیان جزیه مقرر کرد و ایشان را در عمل به آیین‌های دینیشان آزاد گذارد. هم‌چنین عنسه، فرزند سحیم کلیبی و عبدالرحمان غافقی، خودشان شخصا در استان‌ها می‌گشتند و به دادخواهی‌های مردم رسیدگی می‌کردند؛ بی آن‌که میان دین‌های مختلف و میان پیروان آن‌ها تفاوتی قائل شوند و حتی غافقی کلیساهایی را که از مسیحیان گرفته شده بود، به ایشان باز پس داد.

این تسامح دینی برای آندلسیان و اسپان‌ها و... هیچ جای گلایه‌ای باقی نمی‌گذاشت و اسلام در همزیستی مسالمت‌آمیز با یهودیان هیچ مشکلی نمی‌دید و میان ایشان در همه حق‌ها و مسئولیت‌ها جانب مساوات را نگاه می‌داشت. (۲۴) نتیجه این سیاست والیان مسلمان، خشنودی همگان از جمله مسیحیان از نظام جدید بود. بدین لحاظ ایشان حکومت مسلمانان را بر حکومت فرانک‌ها و گوت‌ها ترجیح می‌دادند.

از روشن‌ترین دلایل‌های خرسندی مسیحیان از حاکمان تازه خود این است که حتی یک شورش دینی در این دوره در کشور برپا نشد. البته برخی از خلفای اموی دمشق نیز در تلاش برای گسترش روح حقیقی اسلام از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند؛ مثل خلیفه اموی تبار علوی رفتار، عمر بن عبدالعزیز که به گفته پژوهشگران، در دوره خلافت وی حتی یک نفر بربر باقی نماند که به آیین اسلام در نیامده باشد. کافی بود شخصی «شهادتین» (گواهی بر یگانگی خدا و پیامبری حضرت محمدصلی الله علیه و آله) را بر زبان راند، تا از پرداخت جزیه معاف گردد و مسلمان شمرده شود، بی آن‌که به رعایت دقیق واجب‌های دینی‌اش مجبور باشد (۲۵). عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ای به حقیقت دین‌دار و بسیار دوراندیش بود و می‌دانست که نوادگان همین نومسلمانان، سپاه مخلص اسلام اند، به خصوص پس از فتح اندلس به دست مسلمانان؛ زیرا پیروزی سریعی که نخستین فاتحان به دست آوردند، انگیزه نیرومندی شد برای کسانی از بربران مسلمانانی که عقب مانده بودند، تا از دریا عبور کنند و به رزمندگان پیوندند. در همان زمانی که بربران شمال آفریقا تحت تأثیر فاتحان مسلمان، زبان عربی و مبنای دین را می‌آموختند، بسیاری از مهاجران عرب، از ریشه‌دارترین قبیله‌ها و از آشناترین اشخاص با دین و زبان بودند که بر مسیحیان و یهودیان خود اندلس تأثیر زیادی داشتند و این اثرگذاری در گذر زمان همواره آشکارتر شد.

مسیحیان با نام «معاهدان» و «مستعربان» شناخته می‌شدند. معاهد انتساب ایشان را به پیمان‌هایی می‌رسانید که با حاکمان مسلمان بسته بودند و چون مسیحیان اندلس از مسلمانان هم زبان و فرهنگ و هم سبک زندگی را یاد می‌گرفتند و بسیاری از ایشان زبان عربی را به خوبی می‌دانستند، مستعرب نام گرفتند. مسلمانان و مسیحیان در کنار هم آزادانه و بسیار دوستانه می‌زیستند (۲۶).

اصلاحات اقتصادی و تسهیلات مالی در امر جزیه، خراج و کارهای دیوانی

حکومت اسلامی در اصلاحات اقتصادی خود هم مالیات‌ها را پایین آورد و هم در ساده کردن آن‌ها کوشید؛ تا جایی که مقدار جزیه در اندلس از دو دینار فزون‌تر و از دوازده درهم (هر درهم: ۴/۲۶۵ گرم نقره مسکوک) کمتر نمی‌شد و کم و زیاد آن به توانایی مادی شخص جزیه دهنده بستگی داشت و در کنار این مبلغ نقدی، مقادیری هم جنسی دریافت می‌گردید (۲۷).

زمین‌ها از نظر مالکیت بر دوگونه بودند: نوع نخست، زمین‌هایی بودند که دولت در اختیار گرفته بود، از قبیل زمین‌های درباریان دولت گوت یا زمین‌های کلیساهای دولتی یا آن‌هایی که صاحبانشان رها کرده و از کشور گریخته بودند. این‌گونه اراضی، اگر چه به طور قانونی ملک دولت بودند، اما دولت تنها ۱۵ آن‌ها را برای تأمین بودجه و هزینه‌های عمومی نگاه می‌داشت و بقیه را در میان سپاهیان، مهاجران عرب و بربر و دیگر مسلمانان تقسیم می‌کرد.

در تقسیم زمین، ولایت‌های شمالی، یعنی گالیکیه (جلیقیه)، لیون و اشتریاس به بربرها تخصیص یافته بود و ولایت‌های جنوبی به قبایل عرب. کارگران تابع، (Siervas) گوت‌ها که به کشت و کار در اراضی می‌پرداختند، بایستی خراج را به ارباب خود یا به قبیله‌ای می‌پرداختند که مالک زمین‌ها شده بود، و مقدار آن ۲۵ محصول بود. نوع دوم، زمین‌هایی بود که هم‌چنان در دست صاحبان اصلی قرارداد داشت و مالکان تنها خراج آن‌ها را می‌پرداختند و در تعیین مقدار آن، توان بازدهی زمین در نظر گرفته می‌شد و در هر صورت از ۱۱۰ محصول تجاوز نمی‌کرد (۲۸).

خراج از همه کسانی که زمین را مالک می‌شدند، یکسان گرفته می‌شد و در این امر هیچ تفاوتی میان مسلمان و ذمی وجود نداشت. از این‌رو مسلمانان در آزادسازی کشاورزان اندلس از چنگ فتوداليسم کهن بسیار تلاش کردند و زارعان برای نخستین بار در زندگی خود مالک زمین‌ها شدند و با انتقال مالکیت از راه خرید و فروش، حق تصرف یافتند؛ حقی که پیش از فتح اسلامی نداشتند (۲۹).

(۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش بربرها

سیاست داخلی والیان اندلس از آغاز دوره عنسه، فرزند سحیم کلیبی در سال ۷۲۱/۵۱۳م، به سمت دسته‌بندی‌ها و جنگ قبایلی و نزاع شدید میان قبیله‌های عرب

قیسی و یمنی گرایش یافت.

هر کدام از عنسه، فرزند سحیم و عذر، فرزند عبدالله فهری و یحیی، فرزند سلامه عاملی در خلال فرمانروایی خود که هفت سال به طول انجامید (شوال ۱۰۳ - ربیع اول ۱۱۰/مارس ۷۲۲ - ژوئن ۷۲۷) با جانبداری از قبایل یمنی، آتش کینه را در سینه‌های قبایل قیسی اندلس برافروختند؛ آتشی که در حقیقت به خودی خود برافروخته بود؛ زیرا بسیاری از افراد قیسی، جنگ‌های میان زبیریان و مروانیان را در مشرق دیده بودند حتی کسانی از ایشان با چشم خود، کشتار و بخت‌برگشتگی قیسیان را به دنبال شکست زبیریان در مرج راهط شام به دست کلیبان یمنی شاهد بودند. از این رو همواره به دنبال فرصتی برای کین‌خواهی و انتقام‌گیری و تسویه حساب‌های خود با یمنیان و کلیبان می‌گشتند. هنوز این سه والی، سیاست جانبدارانه خود را از کلیبان و یمنیان به اجرا در نیاورده بودند که دل‌های قیسیان از درد آکنده و جان‌هایشان از تلاطم لبریز بود و در انتظار فرصتی مناسب به سر می‌بردند.

ناخرسندی هشام‌بن‌عبدالملک، از دامن زدن به اختلاف‌های قبایلی

به مجرد این‌که فرمانروایی اندلس به دست چند والی عرب قیسی: حذیفه فرزند احوص قیسی، عثمان فرزند ابونسعه خثعمی، هشام فرزند عبیدالله کنانی و محمد فرزند عبدالله اشجعی افتاد، کلیبان یمنی در والی‌گری ایشان سخت گرفتار آمدند و به محنت‌زدگی دچار شدند. هشام، چنان بر یمنیان عرصه را تنگ گرفت که به ناچار سربه‌شورش برداشتند و نافرمانی آشکار پیشه کردند.

کار سخت‌گیری هشام بر قبایل یمنی به جایی رسید که خلیفه اموی، هشام‌بن‌عبدالملک (حکومت: ۱۰۵-۱۲۵/۷۲۳-۷۴۳م) به رغم قیسی بودن خود، کار هشام را زشت شمرد و پس از عزل او، به شدت کيفرش کرد. هشام، از قبایله‌های عرب و بربر ساکن اندلس، از بدرفتاری هشام با ایشان و زندانی کردن بسیاری از آنان شکایت‌هایی دریافت کرد و به کارگزار خویش، محمد، فرزند عبدالله دستور داد تا در مورد این شکایت‌ها تحقیق کند. پس از بررسی و ثابت شدن اتهام‌ها، محمد او را به زندان انداخت و زندانبانش را آزاد کرد و ثروت‌هایشان را که هشام مصادره کرده بود، به ایشان برگردانید و قبل از تبعید هشام به افریقه (تونس) او را سوار بر الاغ در خیابان‌های قرطبه چرخانید، تا به خاطر رفتار ناپسندش نسبت به سران قبیلگان عرب و بربر، بدنام و رسوایش سازد (۳۰).

صف‌آرایی بربران برضد اشراف عرب

اگر چه از آغاز دوره هشام، دشمنی آشکار و آسیب‌آفرین کهن و ریشه‌دار قیسی و یمنی شروع شده بود، اما به علت سرگرمی مسلمانان به جنگ در آن سوی پیرنه، آسیب‌های این اختلاف زمانی آشکار شد که دسته‌بندی‌های قیسی و یمنی به نزاع و جنگ تبدیل شد؛ یعنی در روزگار حکومت عقبه، فرزند حجاج سلولی. این والی از سویی از فرانک‌ها شکست خورده بود و از سوی دیگر والی افریقه، عبیدالله، فرزند حبیب برای خوابانیدن شورش‌های بربران بلاد مغرب، از او خواسته بود به سواحل شمال مغرب حمله کند و این وضعیت، سرآغاز جنگ و صف‌آرایی تحزب‌های قبایلی بود. عقبه، والی اندلس، به ندای کمک‌خواهی عبیدالله پاسخ مساعد داد و با نیروهای زیادی از دریا عبور کرد و به سواحل افریقایی رسید و هر کس از بربران را که به دستش افتاد از دم تیغ گذراند. با وجود این به خاموش کردن آشوب، موفق نشد (۳۱).

شورش بربران به سرعت فراگیر شد. عبیدالله برای مقابله با آن، همه سپاهیان را که در اختیار داشت سازمان‌دهی کرد و فرماندهیشان را به خالد، فرزند حبیب فهری، معروف به «ابن‌اصم» سپرد. خالد پیش رفت، تا در حوالی طنجه با رهبر شورشیان بربر، میسر طغری، برخورد کرد، اما جنگ مهمی رخ نداد و میسر به شهر طنجه برگشت و در آن‌جا سپاهیان خودش او را کشتند و بربران برای خود رهبر دیگری را به نام خالد، فرزند حمید زناتی تعیین کردند و این‌بار موفقیت‌ بیشتری از قبل به دست آوردند و با حمله به مؤخره سپاه خالد، موجب آشفته‌گی در سپاه عرب شدند. خالد و اشراف دیگر عرب که همراهش بودند، زنده ماندن پس از این شکست را ننگ شمردند و خود را بی‌محابا به صف‌های دشمن زده و از دم کشته شدند. از این‌رو، این پیکار «جنگ اشراف» نام گرفت، زیرا در آن برگزیدگان اشراف قبیلگان عرب کشته شده بودند (۳۲).

شکست‌سپاه اعزامی هشام و عربان

عربان چون می‌پنداشتند که عبیدالله سبب این محنت‌زدگیشان شده است، نظر به خلع وی دادند و خلیفه، هشام‌بن‌عبدالملک وقتی از شکست‌سپاهیان وی در برابر شورشیان بربر با خبر شد، به فراهم آوردن لشکر عظیمی دستور داد و فرماندهی آن را به یک فرمانده قیسی به نام کلثوم، پسر عیاض قشیری واگذار و سفارش کرد که اگر وی کشته شد، برادرزاده‌اش، بلج فرزند بشرقشیری، جانشین‌اش شود و در صورت درگذشت او، فرماندهی را ثعلبه، فرزند سلمه، از قبایله عامله یمنی برعهده داشته باشد و به فرماندهانش فرمان کشتار همگانی داد و ریختن خون اهالی هر منطقه‌ای را که تصرف کنند و کشتار همه کسانی از شورشیان را که به چنگشان بیفتند، رواشمرد (۳۳).

هشام‌بن‌عبدالملک، از آغاز خلافتش آشکارا، به قبایل یمنی تمایل و از قبایل قیسی نفرت داشت، چون در زمان خلافت برادرش، یزید بن‌عبدالملک، قیسی‌ها سر به طغیان برداشته بودند. از این‌رو وقتی از برپا شدن شورش بربران و کوتاهی‌های ایشان آگاه شد، گفت: «از دست قوم عرب سخت خشمگینیم. لشکری به سویشان روانه می‌کنم که ابتدایش نزد ایشان و انتهایش نزد خودم باشد». (۳۴) وی همراه کلثوم دو فرمانده دیگر از وابستگان امویان، به نام‌های هارون و مغیث که منطقه را خوب می‌شناختند، روانه کرد.

لشکر اعزامی هشام در تابستان ۷۴۱/۱۲۳م به افریقیه رسید، ولی از سوی عربان منطقه، از ایشان بدترین استقبال به عمل آمد. آنان به جای این که اهل شام و این لشکر را به عنوان نیروی کمکی خود بپذیرند، ایشان را همچون دشمن خویش شمرند و به حبیب، فرزند ابوعبیده که در تاهرت بود، پیغام فرستاده بدو خبر دادند که کلثوم و همراهانش آمده‌اند تا در افریقیه بمانند.

پس از برخورد دو گروه، نزاع‌هایی نیز رخ داد که البته به سرعت پایان یافت و لشکریان از هر گروه برای جنگیدن با بربران به هم پیوستند و با ایشان به چندین جنگ پرداختند که در خلال آن‌ها کلثوم، حبیب، مغیث و هارون کشته شدند و عربان به شدت شکست خوردند. لشکر شام و همراه ایشان بلج، فرزند بشر و عبدالرحمان، فرزند حبیب به اندلس رفتند سپس برخی از آن‌ها به قیروان باز گشتند. فرمانده عربان شکست‌خورده به بلج رسید و با همراهان خود به سبته پناه برد و بر آن شهر چیره شد. بربران نیز سواره نظام شامی را تعقیب کردند و تلاش زیادی کردند که با اعمال قدرت، سبته را بازگیرند، لیکن موفق نشدند، پس کشتزارهای پیرامون شهر را نابود کردند (۳۵).

عزیمت لشکر شام به آندلس

لشکر شام از والی آندلس، عبدالملک، فرزند قطن فهری که در پی بیماری عقبه سلولی حکومت یافته بود، کمک خواستند. پیش از آن عبدالملک با درخواست بلج مبنی بر عبور وی از آندلس، به هیچ وجه موافقت نکرده بود، ولی اکنون وضعیتی پیش‌بینی نشده رخ داده بود که عبدالملک را به تغییر روش وادار می‌کرد. به رغم این که بربران شبه جزیره ایبریا، آن برخورد تندی را که برادران مغربیشان پیشه کرده بودند، نداشتند، اما در نفرت از عربان با آنان همگام بودند، زیرا این سرزمین به دست آنان گشوده شده بود و موسی و عربان جز چندین میوه‌های پیروزی بر لشکر غربی گوت که طارق و لشکر بربری دوازده‌هزار نفره‌اش فراهم آورده بودند، کاری نکردند. این عربان هنگام تقسیم نتایج فتح، بیش‌ترین بهره یعنی حکومت و پر نعمت‌ترین سرزمین‌ها را به خود اختصاص دادند. ایشان زیردستان طارق را به دشت‌های لامانشاه و استرامادورا راندند و بدین ترتیب مسئولیت مبارزه با مسیحیان که در منطقه کوهستانی نبره (ناوار) و در سرزمین بشکنس، جنبش مقاومت خطرناکی را سازمان داده بودند، بردوش ایشان افتاد. مسیحیان، گرد پیشوایی به نام پلاویو یا پلائی را گرفته بودند و والیان عرب به خاطر ناچیز شمردن آن‌ها و یا به سبب سختی گذر از کوه‌سارانی که در آن‌جا پناه گرفته بودند، به ایشان توجه نمی‌کردند و به تعقیب و ریشه‌کنی آنان نمی‌پرداختند؛ اما همین گروه‌های ناچیز در هنگامه‌های آشفتگی کشور و سرگرم شدن والیان عرب به ساماندهی آشفتگی‌ها، در داخل کوهستان‌های دورافتاده می‌بالیدند و تنومند می‌شدند و همین جنبش مقاومت، در آن مملکت مسیحی نشین هسته نیرومندی شد و توانست حدود یک قرن در حکومت بر اندلس با اسلام به رقابت برخیزد و سرانجام زمینه‌ساز قدرت یافتن تدریجی اسپان‌ها و در نهایت ریشه‌کنی حکومت مسلمانان از اندلس گردد (۳۶).

بدین ترتیب ریشه سقوط فرهنگ و تمدن اسلامی و نابودی حکومت مسلمان در آندلس، تا حدود زیادی به همین اختلاف‌های قبیله‌های عرب قیسی و یمنی با هم از یک سو، و عربان و بربران از دیگر سو باز می‌گردد. در حقیقت عربان شمال افریقا از حجاز و بیشترشان از مدینه منوره بودند و میان عربان حجاز و عربان شام کینه‌ها و خونخواهی‌هایی وجود داشت که به روزگاران جنگ حره و کشتار همگانی مدینه در دوره حکومت یزید، فرزند معاویه در سال ۶۳/۶۸۳م برمی‌گشت. افزون بر این‌ها، عربان شمال افریقا حکومت بر مغرب را حق خودشان می‌دانستند، زیرا آنان آن‌جا را گشوده بودند و از این‌که عربان شام در ثروت‌های خود را سهیم ایشان بشمرند، ناراحت می‌شدند. بربران نیز در هیچ شرایطی حکومت استبدادی عربان را، چه قیسی باشند و چه یمنی، نمی‌پسندیدند. ایشان تشنه اصل مساوات اسلامی بودند که متاسفانه چه در افریقا و چه در آندلس، با خود برتر بینی قبیله‌های عرب و امتیازطلبی و اشرافی‌گری ایشان، زیر پا گذارده شده بود (۳۷). بربران مغرب، در این هنگام، نزد خوارج در اندلس شتافتند، تا ایشان را نیز آماده جنگ کنند که شمشیر بکشند و حکومت قبایل عرب را از ریشه برکنند. به دنبال آن در گالیکیه (جلیقیه) یک آشوب سیاسی - دینی، مثل شورش مغرب بر پا شد و تمامی مناطق شمالی به جز سرقسطه (ساراگوزا) را دربر گرفت و این شهر در منطقه شمالی، یگانه شهری بود که در اختیار عربان ماند (۳۸).

جنگ عربان و بربران در آندلس

بدین ترتیب عبدالملک بن قطن فهری، به خاطر وضعیت خطیر پیش آمده، نه تنها با عزیمت لشکر شام به اندلس موافقت کرد، بلکه مجبور شد از عربان شامی که در سبته بودند نیز کمک بخواهد و قول داد برای انتقال آنان به اندلس کشتی‌هایی را روانه کند، به شرط این که وقتی شورش بربران را خوابانیدند، اندلس را ترک گویند و برای تضمین اجرای پیمان از آنان خواست ده‌تن از سران قبیله‌های خود را به وی تسلیم کنند تا وی آنان را در یکی از جزیره‌ها نگاه‌دارد. شامیان هم پذیرفتند که عبدالملک آن‌ها را به مغرب بازگرداند و در ساحلی سکنایشان دهد که بربران در آن‌جا نفوذی نداشته باشند. پس انتقال ایشان به جزیره خضرا انجام پذیرفت و ذخیره و لوازم جنگی و لباس دریافت کردند و سپس به نیروهای عبدالملک پیوستند (۳۹).

در این هنگام در همه جای اندلس شکست دامنگیر عربان شده بود؛ حتی نیروهایی هم که ایشان قبلاً به کمک خود فراخوانده بودند تا با شورشیان بجنگند،

شکست‌خورده بودند. شورشیان گالیکیه، مارده، قلوبه و طلیبره که همه به یکدیگر پیوسته بودند، اینک به سه گروه تقسیم می‌شدند:

گروه نخست می‌رفتند تا طلیطله را بگشایند؛

گروه دوم برای حمله به قرطبه حرکت می‌کردند؛

گروه سوم، به جزیره خضرا هجوم می‌بردند تا کشتی‌های جنگی پهلوگرفته در خلیج آن‌جا را تصرف کنند و سپس از تنگه بگذرند و شامیان مستقر در سبته را (که از

انتقالشان به اندلس بی‌خبر بودند)، از میان بردارند و جماعتی از بربران افریقا را به اندلس انتقال دهند. (۴۰) در این وضعیت، نیروهای متحد عرب، نخست در شذونه (سدونیا) با بربران درگیر شدند و ایشان را به سختی شکست دادند و به غنیمت‌های زیادی دست‌یافتند (۴۱).

سپاه دوم شورشیان بربر نیز که در حال هجوم به قرطبه بودند پس از پایداری سختی، شکست‌خورده و سپاه سوم که شمار افرادی از دیگر سپاه‌ها بیشتر بود، ۲۷ روز طلیطله را محاصره کردند تا این‌که دو سپاه در کناره‌های رود سلیط با هم درگیر شدند و بربران خیلی سخت‌شکست‌خورده و عربان شورشیان را در همه‌جا دنبال و به شدت کشتار کردند و عربان شامی که تا پیش از آن در سبته از گرسنگی و تهیدستی در شرف نابودی قرار گرفته بودند، با غنیمت‌های فراوانی که اینک به دست آورده بودند، زندگی راحتی یافتند (۴۲).

تقاضای پیمان و والی شدن بلج

همین‌که عبدالملک بن قطن از آتش شورش بربران رهایی یافت، از بلج قشیری و همراهانش اجرای مفاد پیمان را که با هم بسته بودند، خواستار شد و دستور داد که عربان شامی از اندلس به مغرب بروند، اما ایشان که تازه به زندگی آسوده بهشتی دست‌یافته بودند، نپذیرفتند و با استفاده از یک فرصت به دست آمده بر عبدالملک در کاخش شوریدند و او را از حکومت‌خلع کردند و فرمانده خود، بلج را به والی‌گری اندلس (۴ ذی‌قعدة ۲۰/۱۲۳ سپتامبر ۷۴۱) برگزیدند (۴۳).

بلج کارش را با آزادسازی سران قبایل شامی که عبدالملک نزد خود گروگان گرفته بود، شروع کرد. عبدالملک آنان را در جزیره‌ای کوچک، در مقابل جزیره خضراء، به نام جزیره «ام حکیم» نگاه داشته و آب و غذا را هم از ایشان باز گرفته بود و بدین سبب یکی از گروگان‌ها، از نجبای شامیان عرب ساکن ام حکیم در گذشته بود و شامیان، به قصاص مرگ این شخص، کشتن عبدالملک را خواستار شدند؛ لیکن بلج نپذیرفت (۴۴).

تقسیم شدن اندلس به دو اردوگاه متخاصم

عربان یمنی بلج را که مانند عبدالملک از قبیله مضر و شامی بود، به جانبداری از او متهم کردند و سر به شورش برداشتند. وی به ناچار به درخواست لشکر خود تن درداد و عبدالملک را بدیشان سپرد که او را کشتند.

در آن هنگام اهالی سرقسطه (ساراکوزا) پسران عبدالملک، امیه و قطن را که پس از خلع و سقوط حکومت پدرشان به سرقسطه گریخته و مورد حمایت عربان بومی شده آن‌جا و بربران قرار گرفته بودند، به حکومت خود برگزیدند و گروهی از فرماندهان، از قبیل: عبدالرحمان فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه و عبدالرحمان فرزند حبیب فهری، بزرگ لشکر که از یاران بلج نیز بود، بدیشان پیوستند و بدین‌ترتیب اندلس به دو اردوگاه بزرگ متخاصم تقسیم شد: اردوگاه عربان شامی که حکومت را در دست گرفته بودند و اردوگاه عربان یمنی و بربران بومی که شامیان را از راه رسیدگانی غاصب به شمار می‌آوردند (۴۵).

شمار افراد لشکر عربان بومی شده که صاحبان نخستین حمله به اندلس بودند، بیش از یک‌صد هزار رزمنده و یا به گزارش برخی دیگر از مورخان چهل هزار نفر بود، اما سپاهیان بلج و یارانش دوازده هزار نفر می‌شدند. دو لشکر در شهری به نام «اقوه برطوره» با هم برخورد کردند و در شوال سال ۱۲۴/۱۲۴ آگوست ۷۴۲، میانشان جنگ درگرفت.

شامیان با دلیری تمام همه حمله‌های هم‌پیمان شدگان جلوگیری کردند. در خلال پیکار، عبدالرحمان، فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه که از دلیرترین سوارکاران اندلس بود، خواست با قتل فرمانده سپاه دشمن، به جنگ خاتمه دهد، از این‌رو بلج را که پرچمی به دست داشت، با شمشیر زد، لیکن خود عبدالرحمان هم بی‌درنگ کشته شد (۴۶).

عربان محلی، پس از این شکست به سرقسطه باز گشتند و شامیان که جز اندکی کشته ندادند، پیروزمندانه به قرطبه درآمدند و بعد از کشته شدن بلج، ثعلبه، فرزند سلامه عاملی یمنی را به حکومت برگزیدند. ثعلبه به علت این‌که به پایداری در مقابل عربان محلی تصمیم گرفته بود، در نظر لشکریانش از محبوبیت زیادی برخوردار بود. (۴۷) با این وصف، عربان و بربران که در مارداه فراهم آمده بودند، وی را در جنگ شکست دادند و وادار کردند به قرطبه عقب‌نشینی کند اما هنگام پراکنده شدن محاصره‌کنندگان، وی فرصت را مساعد دید و به سختی بر ایشان هجوم برد و کشتاری فجیع کرد و زنان و تعداد زیادی از رزمندگان‌شان را نیز به اسارت برد (۴۸).

پیدایش گروهی معتدل در میان دو حزب رقیب

در این هنگام، میان دو حزب رقیب در آن‌دلس یک گروه از معتدلان پدید آمده بودند که از نتایج این آشوب‌ها غمگین بودند و همواره می‌هراسیدند که مبادا مسیحیان شمال، فرصت اختلاف میان مسلمانان را غنیمت بشمرند و به توسعه قلمرو خود در مرزها پردازند. از این‌رو از والی افریقیه، حنظله، فرزند صفوان کلبی خواستند که یک والی جدید برای آن‌دلس بفرستد و او ابوالخطار حسام، فرزند ضرار کلبی را فرستاد که با سپاه خود در ۷۴۳/۱۲۵م به اندلس وارد شد. شامیان وی را چون یکی از اشراف دمشق بود، به خوبی پذیرفتند و عربان بومی شده نیز بدین امید که از نکبت اختلاف و آشفتگی‌های یابند، از آمدنش خوشحال شدند.

(۴۹)

اقدامات سیاسی ابوالخطار

ابوالخطار، نخست با پسران عبدالملک، امیه و قطن، و بزرگان به توافق رسید و حکومت‌برخی از ولایت‌های شمالی را بدیشان سپرد و دوازده نفر از فرماندهان افراطی محرک شورش را که ثعلبه هم در زمره ایشان بود، آزاد ساخت و سپس اراضی را به اقطاع شامیان غالب داد و ایشان را در میان عربان محلی پخش کرد و در

خانه‌هایی، مثل خانه‌های خودشان در استان‌های شام، مسکن داد و شهرهای زیادی را نیز در اختیارشان در آورد. (۵۰) البته ابوالخطار نتوانست این سیاست عادلانه را میان یمنیان و قیسیان پیوسته دنبال کند و خیلی زود به دشمنی طبیعی و قبیله‌ای خود نسبت به قیسیان، بازگشت (۵۱) و چون خود در شمال افریقا مورد ستم قیسیان قرار گرفته بود و در اندلس هم یکی از بزرگان قبیله‌اش، سعد، فرزند جواس را کشته بودند با ایشان، خشونت پیشه کرد. اما قیسیان اندلس به استفاده از قدرت نپرداختند؛ مگر بعد از این که قضاوت ناعادلانه ابوالخطار در آنان این انگیزه را ایجاد کرد. ماجرا از این قرار بود که شخصی از قبیله معدکنانه با یک نفر کلبی نزاعی داشت. دادخواست به والی داد و با این که حق با وی بود ابوالخطار حق را به وی نداد. پس این فرد از این داوری غیرعادلانه نزد پیری بزرگ از قبیله کلب به نام صمیل بن حاتم کایت برد (۵۲).

صمیل، نوه شمر ذی الجوشن کلبی بود. شمر از اشراف عربان کوفه، یکی از کشتندگان حضرت امام حسین علیه السلام و کسی بود که سر سیدالشهدا علیه السلام را نزد یزید برده بود. در زمانی که مختار از کشتندگان حضرت امام حسین علیه السلام انتقام می‌گرفت، شمر با فرزندان و خانواده‌اش گریخت و خود را به شام رسانید و در آن‌جا در میان عربان شامی با عزت و سربلندی قامت یافت (۵۳).

صمیل که از سوارکاران دلیر و فرماندهان آگاه و با تجربه قبیله بنی کلب اندلس و در میان قیسیان و عربان شامی محترم بود، وقتی از پایداری حق شخصی معدی به دست والی آگاه شد، به نزد وی رفت و او را به خاطر جانبداری از خویشانش سرزنش کرد و از او خواست که حق را به حق‌دار بدهد. اما والی به وی پاسخ درشت داد و هنگامی که صمیل نیز درشت و با خشونت جوابش را رد کرد، والی وی را از مجلس خود بیرون راند. صمیل این هانت را تحمل کرد و خشمگنانه بیرون رفت. (۵۴)

صف‌آرایی دوباره قیسیان و یمنیان در برابر هم بر سر حکومت اندلس چون صمیل در سوارکاری، دلیری و فرماندهی مهارت داشت، مضریان و برخی از یمنیان که دشمن و رقیب ابوالخطار بودند، مثل: قبایل جذام و لخم بر او گرد آمدند. به علاوه صمیل نزد ابوالعطا، فرمانده قبیله غطفان و رئیس قیسیان رفته، با هم، پیمان همکاری بستند (۵۵). ابوالخطار همین‌که از هم‌پیمانی دشمنان و رقیبانش در اندلس برضد خود باخبر شد، یاران خویش را برای جنگ فراخواند و دو جناح در شذونه، برکناره‌های دره لکه در رجب ۱۲۷/آوریل ۷۴۵ با هم برخورد کردند و ابوالخطار شکست خورد و اسیر شد و برخی از یارانش کشته شدند. اما یمنیان شکست را نپذیرفتند و یکی از فرماندهانشان، به نام عبدالرحمان، فرزند نعیم، تصمیم گرفت که ابوالخطار را از زندان برهاند، پس با برخی از همراهان خود به زندان وی حمله برد و ابوالخطار را بیرون آورد و او را به شهر باجه گریزاند که یاران یمنی‌اش در آن‌جا بودند (۵۶).

بدین ترتیب اوضاع در سرزمین اندلس همواره تحول می‌یافت و پیوسته اختلاف در میان قبایل عرب برسر حکومت، آشکارتر می‌شد تا سال ۷۴۷/۵۱۲۹ م فرارسید و در این سال، دو فرمانده از قبیله جذام به نام‌های عمرو، فرزند ثوابه و یحیی، فرزند حرث که کینه‌ای بسیار شدید با شامیان داشت، برای دست‌یابی به حکومت، سر به نزاع برداشتند و چون صمیل پراکندگی مردم را دید، رضایت نداد که حکومت اندلس به مردی همچون یحیی، فرزند حرث برسد که نسبت به خویشان خود، عربان شامی، دشمنی سختی داشت. از طرف دیگر، خودش هم حکومت را نپذیرفت، زیرا معتقد بود که قیسیان ناتوان‌تر از آن‌اند که او را یاری کنند و سرانجام چنین صلاح دانست که حکومت را به شخصی بسپارد که هم یمنیان و قیسیان و هم مغربیان از او خشنود باشند و به حکومتش رضایت دهند. آن شخص یوسف، فرزند عبدالرحمان فهری بود که در این زمان در البیره می‌زیست. فرزند حرث هم به حکومت بر استان ریه رضایت داد (۵۷).

حکومت یوسف فهری بر اندلس یوسف، فرزند عبدالرحمان در خود شرطهای فرماندهی را جمع داشت، مردی بی‌نظیر بود و یمنیان و مضریان، همه به خاطر احترام خاندان و تبارش از حکومت یافتن وی خوشحال شدند. او از نسل عقبه، فرزند نافع فهری، فرمانده ناموری بود که قسمت گسترده‌ای از افریقا را گشوده بود. افزون بر این‌ها او از فهری، قبیله‌ای از قریش در اطراف مکه بود که در شرافت پس از قریش به شمار می‌آمدند و دیگر قبایل به دیدن ایشان در رده‌های بالای فرماندهی عادت کرده بودند (۵۸). بدین ترتیب بر والی‌گری یوسف فهری در جمادی‌الاول ۱۲۹/ژانویه ۷۴۷ اتفاق نظر پدید آمده و او حاکم اندلس شد؛ اما صمیل پس از واگذاری حکومت اندلس به وی، نفرت خود را نسبت به یمنیان آشکار ساخت. صمیل، نخست با پسر حرث جذامی پیمان شکنی آغاز و او را از حکومت استان ریه خلع کرد که این کار به درگیری‌ها و به آتش جنگ قبایل دامن زد و پسر حرث را واداشت تا با ابوالخطار برای مقابله با این وضعیت پیمان ببندد. هر کدام از این دو سخت‌دربی حکومت بودند، ولی از آن‌جا که در این هنگام، برای انتقام از قیسیان به اتحاد قبایل سخت‌نیز بود، ابوالخطار به نفع پسر حرث از حکومت چشم پوشید و هر دو جناح: ابوالخطار و پسر حرث از یک طرف، و یوسف فهری و صمیل که معدیان (قیسیان) با ایشان بودند، از طرف دیگر با هم برخورد کردند (۵۹).

ابوالخطار و پسر حرث برکناره رود قرطبه در روستای شقنده، اردو زدند. یوسف و صمیل با سپاه خود از رود گذشتند و به سوی ایشان رفتند و در سال ۷۴۷/۵۱۳۰ م میان دو جناح جنگی خونین درگرفت که در آن ابوالخطار و پسر حرث اسیر شدند و یمنیان تعدادی از فرماندهان خود را از دست دادند و کار بر یوسف، پسر عبدالرحمان فهری استوار گردید (۶۰).

یوسف پس از این پیروزی، دیگر، هیچ رقیبی نداشت؛ لیکن به سبب نفوذ مستبدانه صمیل در کار حکومت، وی از هیچ اختیاری جز لقب حاکم، برخوردار نبود. از این‌رو از صمیل، فرزند حاتم، سخت می‌ترسید و چنین صلاح دید که او را از قرطبه دور سازد تا از نفوذ وی رهایی یابد. پس سرزمینی در استان سرقسطه و اطراف آن

به وی بخشید و صمیل بی آن که اعتراضی کند، با پیروان و خواجگان خویش که دویست تن می شدند، حرکت کرد و در ۷۵۰/۵۱۳۳م در سرقسطه (ساراکوزا) مستقر شد (۶۱).

استفاده نهضت مقاومت مسیحیان شمالی آندلس از اختلاف‌های مسلمانان

در این هنگام اوضاع سیاسی به علت اختلاف‌های قبایل بر سر حکومت، در تمامی سرزمین اندلس هم‌چنان ناآرام و آشفته بود و مسیحیان گالیکیه (جلیقیه) نیز بر ضد مسلمانان سر به شورش برداشته بودند. پلایو (پلای) فرمانده مسیحیان که در اشتوریه در کوهساران پناه گرفته بود، با جنگ و گریز به توسعه قلمرو حکومت خویش مشغول بود.

در ۷۵۰/۵۱۳۳م پلایو در گذشت، اما مرگ وی نه تنها به نهضت ایشان پایان نداد، بلکه امیران بشکنس و شهزادگان گوت در ماورای کوهساران پیرنه به رهبری فرمانده خود کنت آنزیموند به نهضت ادامه داده، بر مسلمانان می‌شوریدند (۶۲).

در این میان، آشوب‌های درون قبایل عرب به سخت‌ترین حد خود رسیده بود و بر اثر همین آشفتگی‌ها و نابه‌سامانی‌ها، حتی روابط میان مسلمانان اربونه و قرطبه قطع شده بود و آنزیموند از پادشاه فرانک‌ها، پپین کوتوله، ۹۶-۱۵۱ (Pepin Le Bref) (۷۱۵/۵-۷۱۶۸م)، (۶۳) درخواست کرده بود به تکمیل کمک‌هایی بپردازد که پدرش، شارل مارتل آن را شروع کرده بود. بدین ترتیب آنزیموند و پپین، به کمک هم، توانستند بر مراکز اسلامی سپتامانیا، با وجود پایداری سخت پاسگاه‌های اسلامی، در ۷۵۳/۵۱۳۶م دست‌یابند. (۶۴) در این دوره میان قیسیان و یمینان، تفاهمی نسبی و آرامشی ظاهری برقرار بود، زیرا یمینان که اکثریت مسلمانان اندلس را تشکیل می‌دادند، خود را در حکومت بر اندلس از دیگران شایسته‌تر و بر حق‌تر می‌دیدند و با این وصف، مشاهده می‌کردند که صمیل و پیروان قیسی او از موقعیت ممتاز حکومتی برخوردارند. پس طبیعی بود که پیوسته چشم امید به نخستین فرصتی بدوزند که بتوانند حق خویش را احقاق کنند و این فرصت را با اعلان شورش عامر، از بنی عدی، بر ضد یوسف فهری به دست آوردند. (۶۵)

اتلاف بر ضد والیان عرب اندلس

عامر به ابوجعفر منصور عباسی (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸/۷۵۴-۷۷۵م) پیغام فرستاده، از او درخواست کمک کرد و از او خواست که حکومت اندلس را بدو بسپارد و از پی آن در زمینی که در غرب قرطبه داشت، بارویی ساخت. درست در همین زمان، یک قرشی دیگر به نام حباب (حبیب) فرزند رواجه، نوه عبدالله زهری کلایی نیز سر به شورش برداشت. عامر در سرقسطه با او روبه‌رو شد و به وی که از فرماندهان مضری بود، پیشنهاد داد که نیروهای خود را بر ضد صمیل متحد سازند و در فراخوانی یمینان و بربران برای پیکار با یوسف فهری و صمیل با هم ائتلاف کنند. با این کار ایشان، نیروی عظیمی از مضریان و یمینان و بربران گرد ایشان فراهم آمد.

عامر و حباب زهری با این نیروی عظیم به سرقسطه هجوم بردند و در ۷۵۳/۵۱۳۶م دامنه محاصره را بر صمیل تنگ کردند و تلاش صمیل برای کمک خواهی از یوسف فهری که قدرتش به ضعف گراییده و نفوذش از میان رفته بود، به جایی نرسید و از این‌رو به قیسیانی رو آورد که بخشی از نیروی سپاه قنسرین و دمشق مقیم در منطقه جیان و البیره اندلس را تشکیل می‌دادند، و ایشان به کمکش شتافته به طلبطله حمله بردند (آغاز سال ۷۵۵/۵۱۳۷م). فرماندهی حمله را به ابن شهاب رئیس قبیله کعب عامر سپرده بودند. هم‌چنین ایشان در شکست محاصره صمیل و پیروانش نیز موفق شدند و آن‌گاه قیسیان با هم‌پیمانان خود به شهر در آمدند. (۶۶)

بررسی نتایج اختلاف‌های قبیلگی در اندلس

اختلاف‌های قبیلگی و درگیری میان یمینان و قیسیان، در تاریخ اندلس، تاثیری چشمگیر داشت. یمینان که از تصدی امور حکومتی محروم شدند، به کارهای اجتماعی و امور شهری و روستایی روی آوردند و از ثروتمندترین و مالدارترین مردمان اندلس شدند و در ضمن اشتغال به کشاورزی و دادوستد با ساکنان بومی، به نشر تعالیم قرآن و اسلام و اشاعه زبان عربی پرداختند به طوری که زبان اهالی اندلس به یک نوع گرایش عربی - یمنی تبدیل شد که از آن به زبان عربی اندلسی تعبیر می‌کنند (۶۷).

تاثیر یمینان در زمینه دانش و معرفت نیز در همین دوره آشکار شد و بعدها در فقه و امور علم و دین استادان اندلسیان شدند و در حقیقت، یمینان طلایه داران نهضت علمی در آن سرزمین بودند و در خلال همین دوران پر از شورش‌ها و آشوب‌ها بود که ایشان به ایجاد حزبی مخالف قدرت حاکمه پرداختند که پیوسته دنبال فرصتی می‌گشت، تا به حکومت دست‌یابد و بدین طریق برای حکومتگران به منزله یک منتقد و یک رقیب و یک کنترل‌کننده به شمار می‌رفت.

نتیجه دیگر این سال‌های خونبار در تاریخ اندلس این بود که مسلمانان به خاطر همین اختلاف‌ها، حدود یک چهارم از سرزمین‌هایی را که در اروپا و اندلس به دست آورده بودند در همین دوره، از دست دادند. افزون بر آن، کینه و نفرتی که در ژرفای جان‌های عربان و بربران در خلال سده‌های طولانی جای گرفته بود با ریختن خون‌ها، سرزمین زیبای شبه جزیره ایبریا را آلوده می‌کرد؛ خون‌هایی که می‌بایست در راه هدف‌هایی والا تر و برتر و در مسیر انتشار و حراست آرمان‌های گرامی انسان دوستانه اسلامی نثار گردد و به جای کین آفرینی، گل بوته‌های مهر و عشق را بکارد و آبیاری کند و به بار بنشاند.

همین نزاع‌ها و اختلاف‌ها و پیکارهای بی‌حاصل، از پیشرفت تعالیم عالی انسان دوستی اسلام، در ماورای پیرنه نیز جلوگیری کرد و حتی خود سرزمین اندلس را نیز در معرض تجاوزها و تاخت‌وتازهای بعدی اقوام اسپان و فرانک‌ها و ... قرار داد؛ تجاوزهایی که به خصوص از دوره حکومت شارلمانی، (Charlemagne) (۶۸)

- (۱۲۴-۱۹۸ هـ / ۷۴۲-۸۱۴ م) آغاز گردید و سرانجام به سقوط کامل حکومت اسلامی در شبه جزیره ایبریا (اندلس) انجامید.
- به هرحال در زمان‌های، پایانه حکومت والیان عرب، سرزمین اندلس به شدت نیازمند یک منجی بود؛ منجی‌ای که در جنگ‌های قبیلگان با یکدیگر، دست‌ان به خون آلوده نشده باشد و گویا سرنوشت چنین می‌خواست که آن منجی عبدالرحمان فرزند معاویه و نوه هشام بن عبدالملک بوده باشد که با ورود خود به اندلس، لقب «الداخل» (وارد شونده به اندلس) یافت و بنیان‌گذار حکومت امویان اندلس (۱۳۸-۵۱۴ هـ / ۷۵۶-۱۰۲۳ م) گردید.
- پی‌نوشت‌ها:
۱. قاضی ساعد، التعرف بطبقات الامم، به کوشش غلامرضا جمشیدنژاد اول (تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶) ص ۲۳۶-۲۳۸.
 ۲. همان، ص ۲۳۶. در این هنگام موسی، پسر نصیر، جزیره سردانیه و شهرهای آن را گشود و علاوه بر زر و سیم بسیار، سه هزار تن را به اسارت گرفت. نیز به گشودن سوس اقصی پرداخت و در جزیره میورقه پیاده شده، آن‌جا را گشود و طارق، غلام خود را که به فتح شهرها و دژهای بربرها در افریقا مشغول بود، به فتح طنجه و اطراف آن فرستاد (ر.ک: ابن قتیبه، الامامة و السياسة (مصر، ۱۳۲۸ هـ) ص ۸۵-۸۶).
 ۳. موسی، فرزند نصیر بن عبدالرحمان بن زید بکری در سال ۱۹ هـ / ۶۴۰ م در خلافت عمر بن خطاب زاده شد و در مدینه درگذشت (ابن الکرد بوس، تاریخ الاندلس (مادرید، معهد الدراسات الاسلامیة، ۱۹۷۱ م) ص ۴۴).
 ۴. ابن قتیبه، همان، ص ۸۵-۸۶؛ عنان، دولة الاسلام فی الاندلس (چاپ سوم: قاهره، مؤسسه الخانجی، ۱۳۸۰ هـ / ۱۹۶۰ م) ج ۱، ص ۳۸ و مونس، فجر الاسلام (چاپ اول: قاهره، ۱۹۵۹ م) ص ۵۲.
 ۵. طارق، فرزند زید بن عبدالله بن رفهون و رفجوم بن نیرغاسن بن ولهاص بن یطوفت بن نفزاق، پیش از فتح اندلس از کارگزاران موسی، پسر نصیر بود (ابن عذاری، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب (بیروت، دارالتقافة) ج ۲، ص ۵).
 ۶. بلاذری، فتوح البلدان (قاهره، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۹۵۹ م) ص ۲۲۲، ابن عذاری، همان، ص ۴-۵؛ احمد بن مقری، فتح الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج ۱، ص ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۱۷ و حسین مونس، همان.
 ۷. اخبار مجموعه، ص ۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۴؛ احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء (قاهره، المطابع الامیریة، ۱۹۱۳/۱۳۳۱ م) ج ۵، ص ۲۴۲؛ امیر شکیب ارسلان، تاریخ عرب فی فرنسا و سویسرا و جزائر البحر المتوسط (مصر، مطبعة عیسی البابی الحلبی) ص ۲۹ و محمد عبدالله عنان، همان، ج ۱، ص ۳۹.
 ۸. ابن الکرد بوس، همان، ص ۴۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۲ و ۱۰۴؛ اخبار مجموعه، ص ۵؛ مقری، همان، ج ۱، ص ۱۱۸ و زامباور، معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی، ترجمه زکی محمد حسن و دیگران (قاهره، ۱۹۵۱ م) ج ۱، ص ۲.
 ۹. اخبار مجموعه، ص ۶؛ ابن الکرد بوس، همان، ص ۴۵-۴۶؛ ابن عذاری، همان، ص ۵؛ حمیری، صفة جزیره الاندلس (قاهره، مطبعة لجنة التالیف و الترجمة و النشر، ۱۹۳۷ م) ص ۱۲۷؛ مقری، همان، ص ۱۱۸؛ حجی، اندلسیات (قاهره، دارالارشاد للطباعة و النشر) ص ۳۳ و جنجانی، القیروان عبر عصور ازدهار الحضارة الاسلامیة فی المغرب العربی (تونس، الدار التونسیة للنشر، ۱۹۶۸ م) ص ۴۳.
 ۱۰. اخبار مجموعه، ص ۱۵ و ابن عذاری، همان، ص ۱۲، ۱۵-۱۶.
 ۱۱. ابن عذاری، همان، ص ۱۱؛ عنان، همان، ص ۵۱-۵۲؛ مونس، همان، ص ۱۰۵ و ۲۴۲؛ حجی، همان، ص ۳۴.
 ۱۲. ابن قتیبه، همان، ص ۶۱؛ اخبار مجموعه، ص ۱۹؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۰؛ حمیری، همان، ص ۲۷؛ ارسلان، همان، ص ۳۶ و ۳۹؛ عنان، همان، ص ۵۳.
 ۱۳. ابن الدلائلی، ترصیح الاخبار و تنويع الآثار (مادرید، مطبعة الدراسات الاسلامیة، ۱۹۶۵ م) ص ۵؛ حمیری، همان، ص ۶۲-۶۳؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۰ و ۲۳؛ مراکش، المعجب فی تلخیص اخبار العرب (قاهره، ۱۹۶۳ م) ص ۳۵؛ مقری، همان، ص ۱۲۳؛ مونس، همان، ص ۲۴۳؛ عنان، همان، ص ۵۵ و سالم، قرطبة حاضرة الخلافة فی الاندلس (قاهره دارالنهضة العربیة للطباعة و النشر، ۱۹۷۱ م)، ص ۳۱.
 ۱۴. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ (بولاق، ۱۲۴۷ هـ) ج ۵، ص ۸ و عنان، همان، ص ۵۵، ۷۰.
 ۱۵. ابن اثیر، همان، ص ۸؛ اخبار مجموعه، ص ۲۰ و ابن عذاری، همان، ص ۲۳.
 ۱۶. اخبار مجموعه، ص ۱۹؛ ابن عذاری، همان، ص ۱۴ و ۲۴ و سالم، همان، ص ۲۸ و ۳۰.
 ۱۷. ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک (قاهره، ۱۹۳۹ م) ج ۶، ص ۵۲۳؛ اخبار مجموعه، ص ۲۰؛ عنان، همان، ص ۷۱؛ ابن قتیبه، همان، ص ۷۸؛ ابن اثیر، همان، ص ۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان (دارالتقافة، ۱۹۷۷ م) ج ۳، ص ۲۶؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۰؛ اولاگوئه، هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا (تهران، شبانویز، ۱۳۶۵) ص ۳۲-۳۳ و جمشیدنژاد اول، «سیر فرهنگ و تمدن اندلس با توجه به گزارش قاضی ساعد»، نامه پژوهش، تهران، مرکز پژوهش‌های بنیادی، سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۷۳.
 ۱۸. مقری، همان، ص ۱۰۹؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۵؛ جنجانی، همان، ص ۴۵ و عنان، همان، ص ۷۳.
 ۱۹. مقری، همان، ص ۱۲۷؛ ارسلان، همان، ص ۴۷؛ حجی، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۶۱-۶۲ و آرنولد، الدعوة الی الاسلام، ترجمه حسن ابراهیم (به

- عربی)، ص ۱۵۷.
۲۰. خوارزمی، مفاتیح العلوم (لیدن، ۱۸۹۵م) ص ۵۹؛ ارسالان، همان، ص ۵۷؛ عنان، همان، ج ۱، ص ۶۵ و ج ۲، ص ۶۲؛ آرنولد، همان، ص ۱۵۷ و جمشیدنژاد اول، نظام‌های اقتصادی صدر اسلام (تهران، ۱۳۷۶) ص ۸۰-۷۸، ۱۱۰-۸۶.
۲۱. ابن‌الدلائنی، همان، ص ۵ و حمیری، همان، ص ۶۲-۶۳.
۲۲. آرنولد، همان، ص ۱۵۷.
۲۳. همان.
۲۴. همان، ص ۱۵۹ و ارسالان، همان، ص ۵۸ و ۸۷.
۲۵. عنان، همان، ص ۶۲، ۶۴-۶۵؛ دوزی، تاریخ مسلمی اسپانیا، ترجمه حسن حبشی (قاهره، ۱۳۴۲ه) ص ۱۴۶؛ آرنولد، همان، ص ۱۵۹ و جمشیدنژاد اول، همان، ص ۶۶-۷۰.
۲۶. عنان، همان، ص ۶۵ و آرنولد، همان، ۱۵۹-۱۶۰.
۲۷. چنان‌که در بندهای معاهده بسته شده میان عبدالعزیز، فرزند موسی بن نصیر و تدمیر، فرمانروای شرق اسپانیا ملاحظه می‌کنیم: «بهر شخص آزادی، یک دینار [۴/۲۶۵ گرم زرمسکوک] نقد و چهار مد [هر مد: ۳۶/۴ کیلوگرم] گندم و چهار مد جو و چهار قسط [هر قسط: ۱/۵ کیلوگرم] سرکه و دو قسط عسل و یک قسط زیتون و بر هر برده، نیمی از این مقادیر» (ابن‌الدلائنی، ص ۵ و حمیری، ص ۶۲-۶۳).
۲۸. ارسالان، همان، ص ۵۲، ۷۵-۷۷؛ عنان، همان، ص ۷۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۷.
۲۹. لین، قصة العرب، ص ۴۰؛ ارسالان، همان، ص ۸۷ و عنان، همان، ص ۷۴.
۳۰. ارسالان، همان، ص ۸۷ و مونس، «ثورات البربر في افريقية و الاندلس»، المجلة التاريخية (قاهره، ۱۹۴۸م) ص ۱۵۸.
۳۱. ابن‌اثیر، همان، ص ۷۵؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۵۲؛ مونس همان، ص ۱۷۰ و دوزی، همان، ص ۱۴۸.
۳۲. ابن‌اثیر، همان، ص ۷۵؛ اخبار مجموعه، ص ۲۸؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۵۳-۵۴؛ دوزی، همان، ص ۱۴۹؛ عنان، همان ص ۱۱۷ و عبدالرزاق، الخوارج فی بلاد المغرب حتى منتصف القرن الرابع الهجرى (مغرب، الدار البيضاء، دارالثقافة) ص ۴۰.
۳۳. ابن‌اثیر، همان، ص ۷۶؛ اخبار مجموعه، ص ۳۰ و ۱۳۲؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۵۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۰.
۳۴. ابن‌اثیر، همان و ابن‌عذارى، همان.
۳۵. ابن‌اثیر، همان، ص ۷۶ و ۹۹؛ اخبار مجموعه، ص ۳۴ و ۳۵؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۵۵ و ۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۱۸ و دوزی، همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۵.
۳۶. ابن‌اثیر، همان، ص ۷۶؛ اخبار مجموعه، ص ۲۸؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۰؛ مونس، ثورات البربر في افريقية و الاندلس، ص ۱۹۳-۱۹۴ و ۲۰۲؛ عنان، همان، ص ۸۲، ۱۲۱ و ۱۵۵؛ راشد، العلاقات السياسية بين الدولة العباسية و الاندلس في القرنين الثاني و الثالث الهجرى (رياض، مكتبة النهضة، ۱۳۸۹/۱۹۶۹م) ص ۶۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۷.
۳۷. عنان، همان، ص ۱۱۸؛ دوزی، همان، ص ۱۵۵ و مونس، همان، ص ۱۹۴.
۳۸. اخبار مجموعه، ص ۳۸؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۰-۳۱؛ عنان، همان، ص ۸۲؛ حجی، همان، ص ۴۱؛ راشد، همان، ص ۶۵؛ مونس، همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۶ و دوزی، همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۳۹. ابن‌اثیر، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۳۸-۳۹؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۰-۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۱؛ مونس، همان ص ۱۹۷ و دوزی، همان، ص ۱۵۸.
۴۰. اخبار مجموعه، همان؛ دوزی، همان؛ عنان، همان، ص ۱۲۱ و مونس، همان، ص ۱۹۶.
۴۱. ابن‌اثیر، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۳۸-۳۹؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۰-۳۲؛ مونس، همان، ص ۱۹۷؛ دوزی، همان، ص ۱۵۸ و عنان، همان.
۴۲. اخبار مجموعه، ص ۴۰؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۱؛ دوزی، همان، ص ۱۵۸ و مونس، همان، ص ۱۹۸.
۴۳. اخبار مجموعه، ص ۴۰؛ ابن‌عذارى، همان؛ دوزی، همان و عنان، همان.
۴۴. اخبار مجموعه، همان، ص ۴۱ و ابن‌عذارى، همان، ص ۳۱.
۴۵. ابن‌اثیر، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۴۲-۴۳؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۲ و دوزی، همان ص ۱۵۸ و ۱۶۱-۱۶۲.
۴۶. اخبار مجموعه، ص ۴۳-۴۴؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۲ و دوزی، همان، ص ۱۶۲.
۴۷. اخبار مجموعه، همان؛ ابن‌عذارى، همان؛ دوزی، همان و عنان، همان، ص ۱۲۳.
۴۸. ابن‌اثیر، همان، ص ۱۰۲؛ اخبار مجموعه، ص ۴۴-۴۵ و ابن‌عذارى، همان، ص ۳۳.
۴۹. ابن‌ابار، الحلیة السیار (قاهره، ۱۹۶۳م) ص ۶۱؛ اخبار مجموعه، ص ۴۵؛ ابن‌عذارى، همان، ص ۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۲۳ و دوزی، همان، ص ۱۶۵.

۵۰. ابن ابار، همان: ابن اثیر، همان، ص ۱۲۵؛ عنان، همان، ص ۱۲۴ و دوزی، همان، ص ۱۶۸.
۵۱. اخبار مجموعه، ص ۴۶؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۶۹.
۵۲. ابن ابار، همان، ص ۶۷؛ اخبار مجموعه، ص ۵۶؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۳؛ عنان، همان و دوزی، همان.
۵۳. ابن ابار، همان و اخبار مجموعه، همان.
۵۴. ابن اثیر، همان، ص ۱۳۶؛ اخبار مجموعه، ص ۵۶-۵۷؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۶۹.
۵۵. ابن ابار، همان، ص ۶۷ و ابن اثیر، همان.
۵۶. ابن اثیر، همان، ص ۱۳۶ و ۱۹۸؛ اخبار مجموعه، ص ۵۷-۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۲.
۵۷. ابن اثیر، همان، ص ۱۵۱؛ حمیدی، جذوة المقتبس فی ذکر ولایة الاندلس (قاهره، ۱۹۶۶م) ص ۹؛ اخبار مجموعه، ص ۵۷؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۳؛ عبادى، المجلد فی تاریخ الاندلس (قاهره، مكتبة النهضة المصرية) ص ۵۵؛ عنان، همان ص ۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۷۳.
۵۸. حمیدی، همان؛ ابن عذارى، همان و عبادى، همان.
۵۹. عنان، همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۹؛ سالم، همان، ص ۴۰ و دوزی، همان، ص ۱۷۴.
۶۰. ابن اثیر، همان ص ۱۳۵؛ اخبار مجموعه، ص ۵۹-۶۱؛ ارسلان، همان، ص ۶۰ و عنان، همان، ص ۱۲۵.
۶۱. ابن اثیر، همان؛ اخبار مجموعه، ص ۶۱-۶۳؛ عنان، همان، ص ۱۵۹ و دوزی، همان، ص ۱۷۶.
۶۲. ابن اثیر، همان، ص ۱۵۳؛ اخبار مجموعه، ص ۶۱-۶۳؛ عنان، همان، ص ۱۳۱ و دوزی، همان.
۶۳. فرزند شارل مارتل و پدر شارلمانی، دوک بورگونیا و پرووانس و اوسترازا بود که در ۷۵۱/۱۳۳م به پادشاهی فرانکها رسید و لومباردیان را به دست برداشتن از راونا به سود پاپ واداشت.
۶۴. ارسلان، همان، ص ۸۰ و عنان، همان.
۶۵. مقری، همان، ص ۱۳۷ و اخبار مجموعه، ص ۶۳.
۶۶. ابن اثیر، همان، ص ۱۸۷؛ اخبار مجموعه، ص ۶۳-۶۵؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۷؛ عنان، همان، ص ۱۳۳-۱۳۴ و دوزی، همان، ص ۱۳۷.
۶۷. اخبار مجموعه، ص ۶۶.
۶۸. شارلمانی یا شارل نخست بزرگ (۱۲۴-۱۹۸/۷۴۲-۸۱۴م)، پادشاه فرانکها و امپراتور غرب و بنیان گذار سلسله کارولی است که اکس لاشاپل (آخن) را به پایتختی خود برگزید. او بسیار کوشید که بر آندلس استیلا یابد، اما در سرقسطه در ۷۷۸/۱۶۱م شکست خورد.
- (۱) عضو هیئت علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.